

فلاخن ۲۳۴

دستمزه ۱۴۰۲



دسته‌ی ادنا



فلاخن

شماره ۲۳۴

مستند ۱۴۰۲

مستند ادنا

مندان

نهایتاً در روزهای انتهایی سال طولانی ۱۴۰۱ شورای عالی کار نرخ افزایش دستمزد سال آینده را اعلام کرد، حداقل دستمزد ۲۷٪ و سایر سطوح مزدی ۲۱٪ افزایش یافت. وزیر کار اما با ردالتی قابل انتظار به «جامعه‌ی کارگری» وعده‌ی ترمیم مزد و کنترل تورم در سال آینده را داد و علی‌خدايي، همان به اصطلاح نماینده‌ی مادام‌العمر کارگری در شورای عالی کار که معلوم نیست در چه زمانی و به چه نحوی نماینده‌ی کارگران شده است، در اظهارنظری حکیمانه گفته «ما میان راضی بودن و رضایت دادن باید تفکیک قائل شویم. نمایندگان کارگران در شورای عالی کار در واقع چه با امضاء و چه با حضور بدون امضای خود در این نشست، به نوعی به مصوبه‌ی مزدی صورت‌گرفته رضایت دادند و تایید جلسه و مصوبه از سوی آن‌ها به منزله راضی بودن گروه کارگری از نظر قلبی نیست». همانطور که انتظار می‌رفت جلسه‌ای با مبنای سه‌جانبه‌گرایی، متشکل از دولت و وابستگان آن مجدداً خیمه‌شب‌بازی‌اشنایی را ترتیب دادند تا نیروهای کار در سال آینده بیش از پیش زیر بار فقر له شوند.

ما مدتی قبل متنی با عنوان «نکاتی در رابطه با حداقل دستمزد»^۱ تهیه کرده بودیم که علاوه بر شرحی کوتاه در رابطه با الگوهای متعارف مواجهه با این موضوع، به روند تعیین حداقل دستمزد توسط شورای عالی کار هم اشاراتی شده بود. نیمه‌ی دوم متن مورد نظر حاوی صورتبندی ما از مبارزه برای افزایش نرخ دستمزد به مثابه‌ی مطالبه‌ای عمومی و مبارزه‌ای که ظرفیت‌های فراروی از خواست‌های فوری را درون خود دارد و هم‌زمان زمینه را برای پیوستن به مبارزه‌ی ضدسرمایه‌دارانه در بستر تاریخی‌ای که نقطه‌عطف مشخصی به نام قیام ژینا را پشت سر گذاشته، فراهم می‌نماید. امیدوار بودیم این متن به وسیله‌ی نیروهای انقلابی و مبارزان مورد نقدی همه‌جانبه

۱- این متن را در [فلاخن شماره‌ی ۲۲۹](#) بخوانید.

قرار بگیرد و با در نظر گرفتن اضطرار مبارزاتی، موضعی رادیکال در نسبت با مطالبه‌ی افزایش نرخ دستمزد تبیین گردد. بسیار مشتاق بودیم آنچه مطرح کردیم در گفتگویی جمعی و اجتماعی حتی با رد تمامی نکات ما تبدیل به مسئله‌ای مبارزاتی گردد تا با مشارکت بیشتر نیروهای کار مسیری تازه برای پیگیری این مطالبه در برابر جامعه قرار بگیرد. متأسفانه هیچ‌یک از این موارد رخ نداد ولی ما کماکان اصرار داریم که نمی‌توان با بی‌عدالتی و فقر فزاینده‌ی موجود صرفاً از طریق بیان راه‌حل‌ها و جملاتی سلبی همچون تا جمهوری اسلامی سرنگون نشود این مصائب به پایان نمی‌رسد مواجه شد. هرچند در این جملات رگه‌هایی از حقیقت وجود دارد اما از نظر ما این عبارات چیزی جز این‌همان‌گوییِ نخبه‌گرایانه نیست و از زاویه‌ای با ترهات فاشیستی دلفک‌های توئیتری که اعتراضات معلمان را مصرف کردن خیابان می‌نامیدند تفاوت زیادی ندارد. به هر حال در ادامه تلاش می‌کنیم با تکرار برخی از نکات متن پیشین و با توجه به تحولات حاصل‌شده بعد از اعلام نرخ دستمزد از سویی تصویری کلی از میدان ستیز موجود را ترسیم نماییم و از سوی دیگر نکاتی را عطف به تجربیات تاریخی جامعه و آنچه خود ما با آنها مواجه بوده‌ایم ارائه کنیم.

حداقل دستمزد ۱۴۰۲

آنچنان که در یادداشت قبلی بدان اشاره کردیم دولت با توجه به رقمی که در بودجه‌ی سال جدید برای دستمزد کارمندان دولت در نظر گرفته بود با کمی تغییر، میزان حداقل دستمزد را در پوسته‌ای از ابهامات بوروکراتیک اعلام کرد. وزیر کار نرخ دستمزد سال آینده را این‌طور اعلام می‌کند: «حداقل دریافتی کارگران با بعد خانوار ۳/۳ نفر از مبلغ ۶ میلیون و ۴۳۳ هزار و ۱۱۷ تومان به ۸ میلیون و ۲۰۸ هزار و ۳۰۰ تومان با میانگین رشد ۲۷ درصد افزایش یافت». «برای سایر سطوح که با ۲۱ درصد افزایش حقوق همراه خواهد بود، به صورت روزانه ۸۳ هزار و ۵۹۶ ریال و یا ماهانه ۲ میلیون و ۵۰۷ هزار و ۸۸۰ ریال خواهد بود». با مشاهده‌ی اجمالی تمام بنگاه‌های خبری رسمی در روز آخر اسفند، انبوهی از اعداد و جداول را می‌بینیم که سرنوشت یک سال آینده‌ی نیروهای کار را در چارچوب اعدادی بی‌محتوا تشریح کرده‌اند. علاوه بر این همه از وجود اختلافی اساسی که باید آن را فریبکارانه و مبتذل نامید، یاد می‌کنند. اختلاف بر سر رقم سبد معیشت خانوار که از جانب دولت در حدود ۱۲ میلیون اعلام شده بود و از جانب به اصطلاح نمایندگان کارگری ۱۷ میلیون تومان. خبرگزاری دولتی موضوع سبد معیشت را این‌طور مطرح کرده است: «مطابق ماده ۴۱ قانون کار، دستمزد کارگران باید بر پایه نرخ تورم و سبد هزینه زندگی خانوار کارگری تعیین شود. امسال رقمی که کمیته مزد برای سبد معیشت کارگران تعیین کرده است حدود ۱۲ میلیون و ۴۰۰ هزار

تومان بود، در صورتی که کارگران هزینه سبد معیشت خود را ۱۷ میلیون تومان پیشنهاد دادند». کاملاً روشن است که با اختلافی فنی مواجه هستیم. «پیشنهاداتی» مطرح شده و طرفین به استدلال در رابطه با پیشنهادات خود پرداخته‌اند و نهایتاً با اندکی نارضایتی، همانطور که در بیانیه‌ی سندیکای شرکت واحد بیان شده، دستمزدی زیر خط مرگ را تصویب کرده‌اند. این روند به هیچ‌وجه تازگی ندارد و در دهه‌های اخیر همیشه در بر همین پاشنه چرخیده است. اما مجدداً از جانب برخی افراد با نوعی نارضایتی از بدعهدی دولت نسبت به کارگران مواجهیم که با ارجاع به بندهای قانونی، تاکید می‌کنند که دولت به قانون عمل نکرده و مطابق همین قوانین باید دستمزدی به مراتب بالاتر را به تصویب می‌رساند.

در متن پیشین علاوه بر طرح پرسش‌هایی که ضمانت اجرایی استناد به قوانین را زیر سوال می‌برد بر این نکته تاکید داشتیم که اصرار بر مطالبه‌گری بر اساس توانایی‌ها و ظرفیت‌های دولت دارای نقصانی بنیادین است، به نحوی که مبارزه‌ی طبقاتی را در دایره‌ی تنگ قوانین دولتی محدود می‌کند؛ «واقعیت این است که در مناسبات تولید سرمایه‌داری، از جمله اصلی‌ترین وظایف دولت، تحکیم انقیاد و تضمین استثمار است و دولت ماهیتاً در خدمت تأمین مقتضیات انباشت سرمایه عمل می‌کند. بنابراین تدوین نقشه‌ی راه مبارزاتی، مبتنی بر توانایی‌های دولت، یعنی بازی در میدانی که تمام قواعد را دولت و منطق سرمایه تعیین کرده است. دولت‌ها در هیچ نقطه‌ای از جهان به دلیل خیرخواهی یا آنچنان که مدافعان وضع موجود از آن به عنوان «نماینده‌ی خیر عمومی» نام می‌برند عمل نمی‌کنند. آنچه تحت عنوان خدمات عمومی در برخی کشورها، از جانب دولت به رسمیت شناخته می‌شود، نتیجه‌ی وجود دولتی کارآمد یا دموکراتیک نیست، بلکه دقیقاً حاصل مبارزات طولانی و قهرآمیز مردم آن کشور بوده و دولت‌ها از سر حُسن‌نیت به هیچ خواسته و مطالبه‌ای پاسخ مثبت نخواهند داد بلکه دقیقاً از سر اجبار و فشار اجتماعی مجبور به اجرای برخی مطالبات خواهند شد. «میان دو حق این زور است که حکم می‌کند». به بیانی دیگر تقلیل مطالبات به امکانات دولت، نهایتاً منجر به نادیده گرفتن توان مبارزاتی کارگران و برون‌سپاری مبارزه به تعداد محدودی نماینده و سرگردان شدن در راهروهای پر پیچ و تاب بوروکراسی دولتی خواهد شد. تجربه‌ی مبارزاتی تا به امروز کارگران ایران در زمینه‌ی دستمزد، تا حد زیادی بیانگر همین واقعیت است».

از سوی دیگر حکومت همچون گذشته با مسئله‌ی دستمزد به مثابه خط قرمزی سیاسی-طبقاتی برخورد کرد، میزان دستمزد نباید توازن سیاسی موجود در ساختار حاکمیت را به چالش بکشد و البته منافع صاحبان سرمایه و وابستگان حکومتی نیز باید در نظر گرفته شود. علی‌خامنه‌ای نیز امسال را سال مهار تورم و رونق تولید نام‌گذاری کرده است. عامل کشتار هزاران نفر از مردم ایران پیام خود را به مستضعفان جدید صادر کرد؛ قیام‌های سراسری

تشنگان، گرسنگان و منکوب‌شدگان در راه است. نه تورم؛ بلکه با سرکوب، زندان و اعدام، کارگران و فرودستان را مهار نماید. به این ترتیب لازم است از گفتارهایی که بر تغییر ترکیب شورای عالی کار تاکید دارند توهم‌زدایی شود و با صراحت بر خواسته‌هایی مثل حضور نمایندگان واقعی کارگران در شورای عالی کار خط بطلان کشید. تغییر توازن طبقاتی در گرو اتخاذ استراتژی‌ای مبتنی بر افزایش قدرت جمعی خواهد بود و نه مشارکت در ساز و کار و کارهای دولتی و مانور در شکاف‌های (ناموجود) درون حکومت. اما این نکته در برخی مقاطع و به خصوص با توجه به قیام ژینا منجر به درکی ناقص از وضعیت کنونی می‌شود؛ «پس از جنبش سراسری و عظیم، مانند آنچه در چند ماه اخیر تجربه کردیم، سطح خواسته‌های فوری مردم به سرنگونی حکومت مستقر ارتقاء یافته است، اما این بدان معنا نیست که جنبش مطالبه‌گری باید در جنبش سرنگونی ادغام شود. در این برهه‌ی تاریخی تمامی جنبش‌های مطالبه‌گری را می‌توان از زاویه‌ای، کنشی ایجابی و به عنوان وجوه نظری-عملی جامعه‌ی بدیل در نظر گرفت. به این معنا کنش انقلابی در گرو ایجاد ظرفیت‌های سیاسی و سازمانی برای فراتر رفتن از مطالبات فوری و نیز در دستور کار قرار دادن مبارزه با اشکال متفاوت ستم در تمامی عرصه‌های زندگی است». در صورتی که در ماه‌های پیش رو هر مطالبه‌ی معیشتی از جمله مسئله‌ی دستمزد، به واسطه‌ی خواست سرنگونی، بلاموضوع گردد با وضعیتی مواجه خواهیم بود که عملاً ظرفیت‌های مبارزاتی را به نفع خواسته‌ای سلبی از بین می‌برد که فارغ از ایراداتی که منجر به ناامیدی و فاصله گرفتن بخش‌های قابل توجهی از مردم از مبارزه می‌شود، به ترسیم مسیری مه‌آلود از مبارزه منجر خواهد شد. مثلاً با طرح گزاره‌هایی همچون این مطالبه رو به حکومت مطرح می‌شود... مواجه هستیم که از فرط بلاهت به دام دترمینیسمی مبتدل گرفتار شده که هر کنشی کمتر از سرنگونی را رفرمیستی می‌پندارد. البته باید فاصله‌ی خود را با جریانات عدالت‌خواه و ارادل و اوباش شورای اسلامی کار که با نامه‌نگاری به دولت و مجلس در پی لغو مصوبه‌ی مزدی هستند، حفظ کنیم. آنچنان که در متن پیشین اشاره کردیم ما نیازمند موضعی جنبشی فراتر از محیط‌های کار هستیم که قادر باشد کل میز بازی را تغییر دهد. بی‌خود نیست که اپوزیسیون راست در تمامی تلویزیون‌های ۲۴ ساعته، تورهای اروپاگردی و کاسه‌لیسی در پارلمان‌های اروپایی تا به امروز حتی اشاره‌ای هم به مسئله‌ی دستمزد سال جدید نکرده‌اند. پر واضح است که اگر نیروهای کار از طریق گفتگویی جمعی تعیین دستمزد را حق خود و نه هیچ دولتی در نظر بگیرند، اپوزیسیون راست دچار رعشه خواهد شد و از چپ‌روی و بی‌توجهی به مزایای بازار «آزاد» سخنرانی‌ها و سمینارها برگزار خواهد کرد. پس از انتشار منشور مهسا که از آن می‌توان به عنوان بیانیه‌ی اعلام موجودیت شش شیا نام برد، محسن سازگارا در برنامه‌ای با موضوع این منشور، از عدم اشاره‌ی منشور در رابطه با احترام به مالکیت خصوصی صحبت می‌کند، مسلماً تقدس

مالکیت و انحصار قدرت در دستان دولت برای تمامی طیف‌های راست، اصلی خدشه‌ناپذیر است و مردم از دیدگان آنان جز در مصرف و حضور در سیرک‌های انتخاباتی که فقط قادر باشند میان سرکوبگران خود افرادی را انتخاب کنند، در هیچ عرصه‌ی دیگری شایستگی تصمیم‌گیری و اعمال اراده ندارند. صرفاً به عنوان موضوعی در حاشیه لازم می‌دانیم این پرسش را مطرح کنیم که چه تغییراتی در ساحت اجتماعی پس از قیام ژینا اتفاق افتاده که امثال سازگارا مجبور شده‌اند به نص صریح آیه‌ی شریفه‌ی احترام به مالکیت خصوصی مراجعه کنند؟

اگر تا به امروز برای افرادی عبارت نیروی مادی را باید با نیروی مادی سرنگون کرد؛ زیادی خشن و غیرمسالمت‌آمیز است، پس از قیام‌های سراسری در چند سال اخیر دیگر هیچ بهانه‌ای باقی نمی‌ماند و باید به این مسئله یقین داشته باشیم که مبارزه امری جمعی و سیاسی است که با قهر و تهاجم قادر خواهد بود خواسته‌ها و مطالبات مورد نظر را پیگیری کند. در رابطه با موضوع حداقل دستمزد لازم است با ارزیابی و تحلیل موقعیت کنونی دولت و نیز توازن قوای موجود در جامعه استراتژی مبارزاتی انضمامی‌ای ترسیم شود تا از طریق مداخله‌ی گسترده و فعال نیروهای کار، مطالبه‌ی افزایش حداقل دستمزد در مدار مبارزه‌ی طبقاتی قرار بگیرد. در این مقطع لازم است کارگران و نیروهای انقلابی به این نکته توجه داشته باشند که علاوه بر حداقل دستمزد، نرخ سایر سطوح نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. به عبارتی بخش قابل توجهی از نیروهای کار رسمی در ایران (منظور افراد دارای قرارداد و تحت پوشش تأمین اجتماعی است) همچون کارگران خودروسازی، ذوب‌آهن، فولاد، معادن و اکثر مراکز صنعتی، شامل سایر سطوح مزدی می‌شوند. علاوه بر آن کارگران شرکت‌های پتروشیمی، نفتی و معلمان که در زمره‌ی کارمندان دولتی قرار می‌گیرند نیز فقط با افزایش ۲۰٪ دستمزد مواجه خواهند بود. لذا بررسی این بخش از نیروهای کار و توان مبارزاتی آنان دارای اهمیتی بسیار است. یادآوری این نکته ضروری است که ما به صورت‌بندی‌هایی مکانیکی و غیرتاریخی از نقش ویژه‌ی کارگران به اصطلاح مولد در فرایند انقلاب که نهایتاً منجر به کاهش توان مبارزاتی نیروهای کار می‌شود و کارگران را با عناوین تخصصی-هویتی‌ای مثل ماهر/ساده، پیشرو/ناآگاه و... از یکدیگر جدا می‌کنند، توجهی نداریم بلکه خواهان توجه دقیق به بخشی از نیروهای کار هستیم که به میزان محدود اما قابل توجهی دارای حداقلی از ثبات شغلی هستند و نیز به دلیل حضور منجسم در محیط کار قدرت بیشتری برای اعتصاب و ایجاد سازمان طبقاتی-سیاسی خود دارند. (تحقق این امر موضوع دیگری است که در ادامه به آن برمی‌گردیم). البته باید میزان فزاینده‌ی سرکوب پلیسی در صنایع اصلی را هم در نظر گرفت. در ادامه و به منظور ایجاد تصویری از موقعیت این بخش از کارگران گزارشی از طرف رفیقی که سابقاً در یکی از شرکت‌های خودروسازی مشغول به کار بوده با کمی تغییرات نقل می‌شود؛

صنایع خودروسازی (ایران خودرو)

تعداد نیروهای کار شاغل در صنایع خودروسازی، بر اساس آمارهای سال ۱۴۰۰، حدوداً ۱۰۰ هزار نفر بوده که ۵۵ هزار نفر مربوط به گروه ایران خودرو و ۴۵ هزار نفر مربوط به گروه سایپا است. برخی مشاهدات من به واسطه‌ی فعالیت در یکی از شرکت‌های تابعه‌ی ایران خودرو به شرح زیر است:

دستمزد دریافتی کارگران شاغل در کارگاه‌ها در نسبت با نیروهای دفتری به‌طور معمول ۱۰ تا ۱۵ درصد بالاتر است. به عبارتی مزایای شغلی کارگران کارگاهی منجر به افزایش دریافتی نهایی آنان می‌شود. تقریباً تمامی شرکت‌های زیرمجموعه‌ی ایران خودرو دارای طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند و دستمزدها بر این اساس پرداخت می‌شود. به‌واسطه‌ی نقش و سهم تولیدات هر شرکت تفاوت‌هایی در میزان سطح دستمزد و مزایای مزدی وجود دارد. مثلاً شرکت سایکو به عنوان یک سازمان مهندسی در ایران خودرو که مسئولیت تأیید فنی قطعات تولیدشده توسط سازندگان را به عهده دارد، به نسبت سایر شرکت‌های ایران خودرو از دستمزد و مزایای بالاتری برخوردار است، شرکت بعدی که از این حیث وضعیت مناسبی دارد شرکت تولیدی و صنعتی نیرومحركه است که بزرگترین قطعه‌ساز ایران خودرو بوده و اصلی‌ترین تولید آن گیربکس محصولات ایران خودرو است. این شرکت یکی از بزرگترین کارخانه‌های صنعتی در استان قزوین بوده که دارای دفاتری در تهران نیز است. موتور سیکلت‌هایی با برند نامی هم از تولیدات این کارخانه محسوب می‌شود که البته در طی یک دهه‌ی اخیر صرفاً به سطح مونتاژ موتورسیکلت و فروش مستقیم در بازار مشغول است. تمامی شرکت‌های زیرمجموعه‌ی ایران خودرو متناسب با نرخ دستمزد سالیانه، حداقل دستمزد کارگران را به اضافه‌ی مزایای قانونی پرداخت می‌کنند. (البته برخی شرکت‌ها مبلغی بیشتر از نرخ مصوب را در نظر می‌گیرند) به طور میانگین در سال ۱۴۰۱ درآمد دریافتی تمامی کارگران به غیر سرپرست و کارشناسان، مبلغی در حدود ۹ الی ۱۶ میلیون تومان است. البته این مبلغ با احتساب اضافه‌کاری‌های اجباری و گاهاً اختیاری ذکر شده است. معمولاً در کارخانه‌های خودروسازی به کارگران در ابتدای استخدام یادآور می‌شوند که در طول ماه ممکن است بین ۴۰ تا ۸۰ ساعت اضافه‌کاری اجباری داشته باشند.

فرایند استخدام در این شرکت‌ها به‌طور معمول از طریق روابط جاری در هر کارخانه و یا بر اساس قواعد خاصی در میان شرکت‌ها و سایر ارگان‌های موجود در آن منطقه است. به‌طور مثال مدیر یک واحد اعلام می‌کند نیازمند یک یا چند کارگر ساده یا متخصص است. این درخواست به واحد منابع انسانی ارسال می‌شود و مدیر منابع انسانی در مشورت با سایر مدیران و مدیرعامل نهایتاً افرادی را به مدیر مربوطه برای گزینش فنی ارجاع می‌دهد. این فرایند یا به توصیه‌ی خود مدیر منابع انسانی یا سایر مدیران طی خواهد شد و یا به‌واسطه‌ی مقتضیات

رانتی خاصی در آن برهه انجام می‌گیرد. مثلاً شرکت مورد نظر اخیراً با یکی از سازمان‌های دولتی مثل فرمانداری، اداره مالیات، اداره محیط زیست و... در منطقه مراودات اداری داشته و آن سازمان فرد یا افرادی را برای استخدام به آن شرکت پیشنهاد داده است، طبیعتاً استخدام این افراد در تسهیل فرایند اداری آن شرکت تاثیر زیادی خواهد داشت. آگهی عمومی در موارد بسیار نادر یا شغل‌های خاصی رخ می‌دهد. قاعده‌ی مطرح‌شده در رابطه با پیمانکاران تامین نیروی انسانی حاضر در شرکت‌های دولتی هم صدق می‌کند (فقط با اندکی تفاوت). قرارداد کارگران و کارمندان دفتری معمولاً ۶ ماهه و یا ۱ ساله است. در مواردی و غالباً به منظور تنبیه کارگران قراردادهای ۳ یا حتی ۱ ماهه نیز وجود دارد. حقوق قانونی از جمله دسترسی به یک نسخه از قرارداد، بیمه‌ی تامین اجتماعی، حق شیفت و... رعایت می‌شود و در تمامی شرکت‌های ایران خودرو کارگران دارای بیمه‌ی تکمیلی نیز هستند، که البته در هر شرکت کیفیت این بیمه‌ها متفاوت است. مزایایی چون اعطای برخی کالاهای ضروری در طول سال و یا حواله‌ی خرید خودرو از جمله مواردی است که تمایز میان این بخش از طبقه‌ی کارگر ایران را با سایر بخش‌ها نمایان می‌کند.

در صنعت خودروسازی، کارگران رسمی اغلب افرادی هستند که سابقه‌ای بیش از ۲۰ سال دارند و متناسب با سیاست‌های کلان در ایران، این کارگران نیز مشمول موقتی‌سازی شده‌اند. یکی دیگر از مواردی که در دو دهه‌ی اخیر در این صنعت با جدیت پیگیری شده خروج اکثر حوزه‌های کاری از دایره‌ی مشاغل سخت و زیان‌آور است. به ترتیبی که بخش قابل توجهی از کارگران شاغل در کارگاه‌های ریخته‌گری نیز از شمول مشاغل سخت و زیان‌آور خارج شده‌اند.

تشکل کارگری به هیچ‌وجه در این کارخانه‌ها وجود ندارد. طبق قانون کار کارگران می‌توانند یا نماینده‌ای از میان خود انتخاب کنند و یا اقدام به تشکیل شورای اسلامی کار بکنند که معمولاً اقبال به نماینده‌ی کارگری است، که این افراد نیز نهایتاً باید مورد تایید شرکت باشند تا بتوانند کاندیدای نماینده‌ی کارگری شوند. این نمایندگان در نهایت زیر سلطه‌ی کارفرما و تحت نفوذ مدیر منابع انسانی بوده و عملاً فاقد هر نوع کارایی برای کارگران هستند. یادآوری؛ نیروها و مدیر یا رییس حراست در شرکت‌های خودروسازی با توصیه و تایید اداره‌ی اطلاعات فرمانداری در هر منطقه انتخاب می‌شوند.

کارگران شکایات و نارضایتی خود را به صورت فردی با مدیر یا مسئول بالادستی خود مطرح می‌کنند و به نماینده‌ی کارگری کمترین اعتماد را دارند. کمیته‌های انضباطی در این شرکت‌ها با حضور مدیران و نماینده‌ی کارگری برگزار می‌شود، که از ترکیب آن میزان توان چانه‌زنی کارگران مشخص است. مطالبات صنفی در میان کارگران با توجه به

بالا بودن سطح دستمزد و مزایا در این شرکت‌ها، و البته به دلیل نرخ بالای بیکاری و حضور نیروی کار آماده به کار، یا مطرح نمی‌شود و یا اینکه با لابی‌گری و مذاکرات با بالادستی‌ها به سرانجام می‌رسد.

لازم به یادآوری است که با تمام زد و بندهای موجود میان این شرکت‌ها و اداره‌ی کار، اما در مواردی که میان کارگر و کارفرما اختلافی رخ می‌دهد برای بخش قابل توجهی از کارگران، اداره‌ی کار مرجعی قابل اعتماد برای شکایت از کارفرما و احقاق بخشی از حقوق خود در نظر گرفته می‌شود.

به‌طور کلی سطح درآمدی و ثبات نیروهای کار شاغل در صنعت خودروسازی بسیار مناسب‌تر از سایر کارگران در بخش‌های دیگر (البته به جز صنایع اصلی) است و تقریباً در طی یک دهه‌ی اخیر حتی با وجود تحریم‌ها، در شرکت‌های خودروسازی مربوط به ایران خودرو معوقات مزدی مشاهده نشده است. به‌عبارتی مطالبات معیشتی فوری در این شرکت‌ها تا حد بسیار زیادی بلاموضوع بوده و اکثریت کارگران بیش از آنکه مدیران یا کارفرما را مقصر مشکلات اقتصادی خود در نظر بگیرند حکومت را مسئول می‌دانند.

یکی دیگر از رفقای که در انبار بسته‌بندی و ارسال شرکت دیجی‌کالا که در حاشیه‌ی تهران قرار دارد، مشغول به کار بوده این نکات را بیان کرده است:

من در انبار مرکزی دیجی‌کالا کار می‌کردم، ما تقریباً ۳۰۰۰ نفر بودیم که در دو شیفت ۸ ساعته در انبار حاضر بودیم. قراردادها ۳ ماهه بود اما به دلایل مختلفی اکثر کارگران بیشتر از یک دوره در شرکت دوام نمی‌آوردند. سختی کار اصلی‌ترین دلیل برای عدم تمدید قرارداد بود، مثلاً ما مجبور بودیم گوشی‌های خود را در ابتدای هر شیفت تحویل دهیم و یا اینکه تقریباً تمام طول ۸ ساعت را ایستاده بودیم یا هزینه‌ی غذا برای هر روز مبلغی در حدود ۳۰ هزار تومان بود. دستمزد دریافتی ما معمولاً بین ۱۲ تا ۱۳ میلیون تومان و اکثریت کارگران شاغل در انبار مرکزی جوانانی بین ۱۸ تا ۲۵ سال بودند که در همان حوالی زندگی می‌کردند و علاوه بر سختی کار به دلیل سادگی کار و اینکه هیچ رزومه و مهارتی نصیب‌شان نمی‌شد، به این شغل به عنوان شغلی موقت نگاه می‌کردند.

با توجه به آنچه در بالا مطرح شد به نظر می‌رسد لازم خواهد بود برای تدوین پراتیک مبارزاتی در رابطه با دستمزد سه گروه از نیروهای کار را از یکدیگر متمایز نماییم و با توجه به جایگاه هر کدام، نقشه‌ی راهی متناسب با توازن قوای طبقاتی-سیاسی ترسیم گردد. از این‌رو یکی از مدل‌هایی که ما برای تقسیم‌بندی بخش‌های مختلف نیروی کار پیش‌فرض گرفته‌ایم، تمایز بر اساس لایه‌های دستمزدی است، به نحوی که در زمره‌ی ۱. سایر سطوح دستمزدی ۲. حداقل دستمزد ۳. پایین‌تر از حداقل دستمزد، قرار می‌گیرند. واضح است که این تقسیم‌بندی کلی برای نیروهای کار شاغل در واحدهای تولیدی و خدماتی در جریان پراتیک دچار تغییر و تحولاتی خواهد شد

که بسیار عمیق‌تر و با جزئیات بیشتری است، اما برای اندیشیدن به مسئله‌ی دستمزد به مثابه مطالبه‌ای عمومی می‌تواند یکی از معیارها برای تحلیل باشد.

سایر سطوح و کارمندان دولت

در رابطه با تعدادی از نیروهای کار که شامل سایر سطوح دستمزدی هستند باید بر این نکته توجه داشت که هرچند افزایش ۲۱ درصدی دستمزد، تأمین‌کننده‌ی همه‌ی نیازهای اساسی آنها نیست اما موقعیت و جایگاه آنان در شاخه‌های مختلف تولید و خدمات باعث می‌شود تردیدهایی برای مشارکت فوری آنان در مبارزه‌ای سراسری برای افزایش حداقل دستمزد به وجود آید. این بخش از نیروهای کار دارای لایه‌های متفاوتی هستند که در صنایع اصلی، معادن، بانک‌ها و در مراکز دولتی و شبه‌دولتی اشتغال دارند. در طی روزهای جاری گفتگوهایی با رفقای شاغل در شرکت‌های زیرمجموعه‌ی بانک‌ها داشته‌ایم که از آنان به عنوان شرکت‌های صنعت پرداخت نام برده می‌شود، این رفقا دستمزد دریافتی کارمندان شاغل در این حوزه را بین ۱۵ تا ۱۸ میلیون تومان اعلام می‌کنند. باید بر این نکته توجه کرد که مزایای شغلی این حوزه از جمله پاداش، کمک‌هزینه‌های خرید و... سهم قابل توجهی از میزان دریافتی آنان دارد. در رابطه با کارمندان شعب بانک‌ها دستمزد دریافتی تا دوبرابر رقم اشاره‌شده نیز می‌رسد. کارکنان دولت نیز از لحاظ میزان دریافت مزایای شغلی وضعی به مراتب بهتر نسبت به سایر نیروهای کار دارند. مثلاً از طریق بررسی اسناد مناقصه‌های تأمین پیمانکار غذا در ارگان‌های دولتی و منوی مورد نظر این سازمان‌ها، شاهد وجود برخی اقلام غذایی هستیم که لایه‌هایی از کارگران احتمالاً در طول یک سال هم قادر به تجربه‌ی آنها نیستند ولی در منوی هفتگی این سازمان‌ها در اختیار کارمندان قرار می‌گیرد. در اینجا قصد نداریم در دام شکلی از کینه‌توزی مبتذل که مبتنی بر نوعی فضیلت‌پنداری فقر است و یا در بهترین حالت به صورتبندی عباراتی مثل اشرافیت کارگری منتهی می‌شود، بیافتیم. واضح است که اولاً با تمامی این توصیفات نیز بخش‌های مورد نظر نهایتاً در مرز خط فقر و زندگی حداقلی قرار دارند و ثانیاً دسترسی کارگران به سطحی از کالری و رفاه، تعیین‌کننده‌ی میزان رزمندگی آنان نخواهد بود. در ضمن عبارت اشرافیت کارگری آنچنان آغشته به درکی اکونومیستی از جامعه و مبارزه‌ی طبقاتی است که از نظر ما دارای هیچ امکان تحلیلی‌ای نمی‌باشد. اما در عین حال وجود لایه‌های متفاوتی از نیروهای کار واجد وجهی خنثی نیست و در نظر گرفتن فکتهای موجود برای تبیین اشکال مبارزه ضرورتی کتمان‌ناپذیر است. به این ترتیب استراتژی نیروهای کار برای همراهی و مشارکت این بخش به احتمال فراوان نباید معطوف به مطالبات و خواسته‌های فوری معیشتی باشد. ما پاسخی برای این مسئله

نداریم و نمی‌توانیم نسخه‌ای صادر کنیم، اما تصور می‌کنیم که با این وصف، مبارزه‌ای سراسری با مشارکت این بخش از نیروهای کار تا مدت‌زمان نامعلومی قابل دستیابی نخواهد بود. قرار گرفتن آنان در جایگاهی که از آن به عنوان طبقه‌ی به اصطلاح متوسط شهری یا لایه‌های بالایی نیروهای کار یاد می‌شود، مانعی صلب برای مبارزه یا اقدامی رادیکال علیه نظام سیاسی نیست بلکه بدین معناست که با توجه به هستی اجتماعی آنها، جامعه‌ی مدنی در معنای عام آن، مناسب‌ترین و محتمل‌ترین عرصه‌ی مبارزه برای این بخش از نیروهای کار خواهد بود و اقدامی سراسری از زاویه‌ی خواسته‌های معیشتی از نظر ما در برهه‌ی کنونی بسیار دور از انتظار است.

کارگران غیررسمی و بی‌ثبات کاران

طبق آمارهای منتشرشده توسط نهادهای دولتی حدود ۵۹٪ از نیروهای کار در ایران دارای اشتغال غیررسمی بوده و به عبارتی از شمول قانون کار خارج هستند، کارگران شاغل در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر، دستفروشان و بخش قابل توجهی از افراد شاغل در بخش خدمات که در حدود ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر از نیروهای کار را تشکیل می‌دهند اساساً در رابطه با موضوع حداقل دستمزد موقعیتی ویژه و در عین حال متزلزل دارند. به ترتیبی که افزایش نرخ دستمزد در هر سال بر میزان دستمزد آنان تأثیر دارد اما تحقق همان حداقل دستمزد نیز با موانع متعددی مواجه است. کارگران غیررسمی علاوه بر اینکه از حقوقی همچون قرارداد کار، بیمه، مزایای قانونی و... محرومند با معضل دستمزدهای معوق نیز روبرو هستند. وجود ارتش ذخیره و عدم ثبات شغلی را باید به این موانع اضافه کرد. به این ترتیب کسر بزرگی از نیروهای کار متناسب با مقتضیات و الزامات انباشت سرمایه و منطبق دولت یا مبلغ حداقل دستمزد را بدون مزایای قانونی دریافت می‌کنند و یا با مبالغی پایین‌تر از حداقل دستمزد مشغول به کار هستند. در اصل میزان حداقل دستمزد به نحوی که باعث افزایش سطح عمومی دستمزد نیروی کار شود بر آنان نیز تأثیر دارد ولی در حال حاضر این بخش از نیروهای کار با توجه به نکاتی که گفته شد و نیز توازن قوای طبقاتی موجود، کمترین بهره را از افزایش حداقل دستمزد می‌برند.

در این بین کارگران پیمانی یا پروژه‌ای که در شهرداری‌ها، صنایع پتروشیمی و بخش ساختمانی فعال هستند را نیز باید در نظر گرفت. مثلاً کارگران ساختمانی در صورت اشتغال، دستمزدی بالاتر از حداقل را دریافت می‌کنند اما با توجه به بحران‌های اقتصادی، بی‌ثباتی و عدم وجود چتر حمایتی قانون کار، عملاً میانگین دستمزد سالیانه‌ی آنها تفاوت زیادی با حداقل‌بگیران ندارد. از این رو با لایه‌های متنوعی در بخش غیررسمی روبرو هستیم که وجود معضل مطالبات خاص و عام در نسبت با سایر نیروهای کار در میان آنان بسیار بیشتر قابل مشاهده

است. کارگرانی که در میان مجموعه‌ای از مصائب، از عدم وجود قرارداد کار تا دستمزدهایی به مراتب پایین‌تر از حداقل دستمزد مصوب محصور شده‌اند. این بخش از نیروهای کار که دارای خواسته‌های متنوعی هستند، که فقط به میزان دستمزد محدود نمی‌شود، با چالش‌های به ظاهر متضادی روبرو هستند. مثلاً افزایش نرخ دستمزد را منوط به ثبات شغلی، ثبات در محل کار را منوط به قرار گرفتن در شمول قانون کار و تغییر قوانین را یا ناممکن و یا منوط به تغییراتی در دولت و مجلس در نظر می‌گیرند. در این میان به اصطلاح راه‌حل‌های فردی نیز در دستور کار قرار می‌گیرد. البته چالش‌های ذکرشده کاملاً عینی هستند و منظور ما از «به ظاهر متضاد» به این معناست که منطق حاکم بر این وضعیت ما را به این نتیجه می‌رساند که از سویی امکان اولویت‌بندی در طرح خواسته‌ها ممکن نیست و از سوی دیگر شرط افزایش توان سیاسی-اجتماعی بی‌ثبات‌کاران ایجاد پیوندی درونی با یکدیگر و نیز در همراهی با سایر بخش‌های نیروهای کار است. لذا فقدان حساسیت به دشواری‌های موجود که در جهت عدم ایجاد همبستگی اجتماعی است، زمینه را برای غلطیدن به ورطه‌ی فرقه‌گرایی و انواع و اقسام جهت‌گیری‌های فاشیستی فراهم می‌کند. به عنوان مثال در سراسر جهان و ایران اصلی‌ترین مخاطب دولت‌ها برای توجیه سیاست‌های نژادپرستانه، که همه‌ی نابسامانی‌ها را به گردن مهاجران یا سایر اقلیت‌ها می‌اندازد، این بخش از نیروهای کار هستند.

در اینجا لازم می‌دانیم به ایرادی که برخی از رفقا به متن قبلی ما داشتند اشاره کنیم و در ادامه به نسبتی که بین این ایراد و مسیر مبارزاتی برقرار می‌شود توجه داشته باشیم.

خلاصه‌ی آنچه رفقا مطرح کردند بدین شرح است: «با توجه به ازهم‌گسستگی کارگران در ایران، وجود انواع و اقسام پیمانکاران تأمین نیروی انسانی، تعداد زیاد کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر و نیز اشکال متنوع شاخه‌های تولیدی و خدماتی، باید به سراغ بخش متشکل کارگران رفت و از نیروی آزادشده‌ی این بخش در جریان مبارزه برای تقویت و پیشروی سایر کارگران بهره برد، مثلاً در صورتی که معلمان در اقدامی هماهنگ به حداقل دستمزد مصوب اعتراض نمایند، تکاپو در سایر بخش‌ها نیز ممکن می‌شود. در ضمن پیشنهادی که در متن حداقل دستمزد به آن اشاره شده بود غیرعملی و ذهنی است به این خاطر که باید به سراغ بخشی از کارگران رفت که نقداً متشکل هستند و توانایی اقدام دارند نه بخش‌هایی که فاقد هیچ شکلی از سازماندهی و تجربه‌ی مبارزاتی هستند».

در ابتدا و به صورتی موجز باید گفت ما با نکته‌ای که رفقا مطرح کرده‌اند به‌طور عمومی موافقیم؛ به عبارتی اقدام جمعی مستقیم بخش متشکل نیروهای کار برای پیشبرد مبارزه‌ای مشخص و تحقق آن، هم ممکن و هم دارای ظرفیت‌های فراوان خواهد بود. کافیست به تجمعات و اعتصابات اخیر کارگران خدماتی و معلمان در

آمریکا توجه کنیم. این اقدام مستقیم جمعی نهایتاً منجر به افزایش سطح دستمزد و تحقق خواسته‌ی مشخص آنان شد. و یا اعتراضات مردم فرانسه نسبت به تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی با پیشگامی سازمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری که نمونه‌ی بارزی از زورآزمایی طبقاتی در سطحی گسترده است. مثال‌هایی از این دست در تاریخ جنبش کارگری جهان و ایران قابل ردیابی است اما به منظور ترسیم نقشه‌راه مبارزات نیروهای کار نمی‌توانیم به این نکته بیشتر از پاسخی مشروط، اعتبار نظری-عملی بدهیم. به این معنی که تلاش برای اقدام جمعی مستقیم از جانب بخش متشکل، اگرچه گزینه‌ای برای مقابله با دولت و کارفرمایان خواهد بود ولی در طی سالیان اخیر به دلایل مختلفی از جمله؛ تسلط هرچه بیشتر الگوی انباشت نئولیبرالی و تبعات حقوقی آن مثل مقررات‌زدایی و ایجاد مناطق آزاد اقتصادی، ظهور اشکال متفاوتی از اشتغال، سرکوب پلیسی، بحران‌های اقتصادی و... این گزینه‌ی مبارزاتی عملاً امکان فعلیت‌یابی نداشته است. البته ما در بیان این نکته قطعیتی تام نداریم و صرفاً بر موانع تاکنونی و دینامیسم موجود در جامعه توجه داریم که احتمال فعلیت‌یابی این شکل از مبارزه را منتفی نخواهد کرد. در متن پیشین با اشاره به روز کارگر در سال ۱۴۰۱ بر این موضوع تأکید داشتیم که در صورت تحقق فراخوان معلمان در روز کارگر می‌توانستیم بیشتر بر این گزینه اصرار ورزیم؛ «به این ترتیب با توجه به اعتصابات و تجمعات سراسری و درخشان معلمان در سال‌های اخیر، دقیقاً در لحظه‌ای که نشانه‌هایی از غلبه بر نقصان‌های یادشده قابل مشاهده گردید، دستگاه سرکوب نیز با شناسایی خطر اصلی، یعنی امکان اتحاد و پیوند معلمان و سایر نیروهای کار (که تبلور آن فراخوان تجمع اعتراضی در روز کارگر امسال بود)، بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و معلمان را در اردیبهشت امسال دستگیر و با احکام سنگین مواجه کرد». به این اعتبار پیشنهادات ما در متن پیشین نیز از زاویه‌ای، تلاش برای تدوین پاسخی مشروط به مبارزات جاری در ایران بوده است.

ما تصور می‌کنیم در شرایط امروز ایران، موانع موجود بر سر راه ایجاد تشکل‌های توده‌ای و سازمان‌های طبقاتی-سیاسی را باید با اتخاذ موضعی جنبشی از میان برداشت. در این رابطه توجه به بخش «اتخاذ موضعی جنبشی در رابطه با حداقل دستمزد» در متن پیشین تا حدی راه‌گشا خواهد بود اما برای توضیح بیشتر می‌توانیم به منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های صنفی و مدنی مراجعه کنیم. از زاویه‌ای خاص و صرفاً در ارتباط با موضوع متن، منشور در پی رفع مانع یاد شده است، تشکل‌های امضاءکننده (فارغ از تعداد اعضا) به این مسئله آگاه هستند که پیشبرد خواسته‌های ذکرشده در منشور خارج از توان بدنه‌ی تشکل‌ها است و دقیقاً به همین خاطر با مخاطب قرار دادن جامعه، خواهان ایجاد فشار اجتماعی از عموم جامعه به بخش متشکل هستند. بدین معنا امکان مبارزه برای خواسته‌های منشور، با مشارکت فعال توده‌های مردم در پیوند با بخش‌های متشکل به نحوی که اراده‌ی

جمعی توده‌ها عاملیت تعیین‌کننده باشد، تحقق می‌یابد. منظور این نیست که بدنه‌ی این تشکل‌ها خواهان این خواسته‌ها و مطالبات نیستند که از قضا احتمال اینکه بسیار فراتر از این خواسته‌ها را مطرح کنند وجود دارد، اما مسئله اینجاست که ما با سازمان‌ها و تشکل‌هایی مواجه هستیم که حول مطالباتی مشخص شکل گرفته است و میزان رادیکالیسم سیاسی و رزمندگی مبارزاتی آنها تعیینی خاص به این سازمان‌ها بخشیده که نمی‌توانند با استراتژی‌ای به غیر از آنچه ذکر شد، نقشی موثر در اعتراضات عمومی و پیگیری مطالبات سراسری داشته باشند. روند رشد و افزایش رادیکالیسم تمامی این تشکل‌ها طی یک دهه‌ی اخیر یادآور مبارزاتی درخشان و تاثیرگذار بوده ولی کماکان در این مقطع تاریخی با محدودیت‌هایی که غیرقابل چشم‌پوشی است روبرو هستیم. ارزیابی فوق از سویی با اتکاء به تجربیات محدود ما در محیط کار شکل گرفته و از سوی دیگر محصول بازبینی مفاهیمی همچون سندیکالیسم انقلابی و کمونیسم شورایی و نیز گفتگو با برخی از مبارزان در این حوزه است و احتمالاً در میان برخی نیروهای انقلابی نقطه‌نظر ما واجد ایراداتی اساسی است که امیدواریم در آینده عطف به مبارزه‌ی سیاسی به گفتگویی جمعی و انتقادی منتهی شود.

زنان خانه‌دار / بیکاران / بازنشستگان

بازنشستگان از روزهای ابتدایی سال جاری با تجمعات خود نشان دادند می‌خواهند پیش از اعلام نرخ دستمزد خود، تکلیف را با سازمان تأمین اجتماعی روشن نمایند. (افزایش نرخ دستمزد بازنشستگان باید به تأیید هیئت‌وزیران و مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی برسد و احتمال تغییراتی در نرخ دستمزد همچون سال گذشته وجود دارد) مطالبه‌ی همسان‌سازی بازنشستگان که از سال‌ها پیش موضوعی اعتراضی بوده است، همزمان با افزایش نرخ تورم باعث شد بازنشستگان قبل از اینکه غارتگران تأمین اجتماعی با اجرای ناقص طرح همسان‌سازی، دستمزدی بسیار کمتر از میزان خط فقر را به آنان تحمیل کنند، به خیابان‌ها بیایند. تشکل‌های فعال آنان مجدداً به سیاق سال گذشته فراخوان برگزاری تجمع در یکشنبه‌های اعتراضی را صادر نمودند. در این میان تلاش‌های مداوم بازنشستگان برای اقدامی مشترک با سایر بخش‌های نیروهای کار تا به امروز به جایی نرسیده است و با اینکه بیشتر ایام سال آنان در خیابان‌ها بوده‌اند همراهی بسیار اندکی، چه در ابعاد رسانه‌ای و چه در ابعاد عملی با آنها شده است. ما بر این باوریم که در صورتی که بازنشستگان همراه با بیکاران و زنان خانه‌دار بر توان تشکیلاتی و اجتماعی خود بیفزایند از چندین جهت باعث تغییری در فرایند جاری مبارزات هر کدام از این گروه‌ها خواهد شد. ۱. بازنشستگان یکی از بهترین نمونه‌های سازماندهی در بیرون از محل کار هستند، از این زاویه می‌توان آنها را

با کمیته‌های انقلابی در محلات مقایسه کرد. انتقال این تجربه‌ی مبارزاتی که انجام هماهنگی‌ها برای تدارک تجمعات را میسر می‌کند، به زنان خانه‌دار و بیکاران بسیار حائز اهمیت است. ۲. حضور همزمان این گروه‌ها در تجمعات، اشکال متنوع ستم جنسیتی و طبقاتی را رویت‌پذیر خواهد کرد و بیانگر سرنوشت محتوم بخش قابل توجهی از جامعه است که یا در خانه استثمار می‌شوند یا در پی شغلی برای استثمار شدن هستند و یا اینکه بعد از ۳۰ سال استثمار هنوز قادر به تأمین نیازهای اولیه‌ی خود نیستند. ۳. در این مبارزه‌ی مشترک زنان و بیکاران نیز می‌توانند با ایجاد سازمان‌های سیاسی-طبقاتی خود همان میزان حداقل دستمزدی که از طریق توافق جمعی حاصل شده را مطالبه نمایند. بر اساس آمارهای رسمی در رابطه با نرخ بیکاری (که مصداق دقیق آمارسازی است)، جمعیت بیکاران کشور در حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر است، اخیراً آمار انتشار یافته جمعیت فعال کشور را ۶۴ میلیون نفر اعلام می‌کند و در عین حال تعداد شاغلین را حدود ۲۴ میلیون نفر، با این حساب مشخص نیست ۴۰ میلیون باقی‌مانده در زمره‌ی شاغلین هستند یا بیکاران یا... علاوه بر اینکه همین تعداد شاغل نیز با احتساب یک ساعت اشتغال در هفته، در آمارهای جعلی حکومت افتخار حضور در جمعیت شاغلان را پیدا می‌کند. به این ترتیب و بر اساس یک محاسبه‌ی ساده، نرخ بیکاری در ایران بیش از ۶۰٪ خواهد بود و بیکاران، بازنشستگان و زنان خانه‌دار جمعیت بزرگی از ستمدیدگان را تشکیل می‌دهند که می‌توانند همزمان بر خواسته‌های عمومی‌ای مثل دریافت حداقل دستمزد و نیز خواسته‌های مختص به خود مثل تضمین اشتغال، افزایش کیفیت خدمات درمانی و... تاکید نمایند و اشکال بدیعی از سازمان‌های طبقاتی-سیاسی خود را در سطح توده‌ای و محلات ایجاد نمایند. در نهایت و با احتیاطی بسیار باید بر دو نکته تاکید نماییم.

مطالبات و خواسته‌های این بخش از جامعه در ایران و سایر کشورها، به‌طور متعارف، معطوف به اقداماتی از جانب دولت می‌شود که معمولاً با نوستالژی دولت رفاه در گذشته و فانتزی احیاء مجدد آن در آینده همراه است. در اینجا فرصت پرداختن به بعد فانتزی‌گون دولت رفاه در گونه‌ی انباشت نئولیبرالی فراهم نیست. موقتاً تمایل داریم به نوعی از سیاست‌ورزی و تخیل سیاسی آری بگوییم که در آن بازنشستگان، بیکاران و زنان خانه‌دار در عین پیگیری مطالبات فوری خود به موضوعاتی همچون؛ خودگردانی سازمان تأمین اجتماعی توسط بازنشستگان و کارگران، ایجاد سازمان‌های مراقبتی و خدماتی شورایی در محلات، تسخیر و اداره‌ی جمعی بنگاه‌های اقتصادی فعال یا تعطیل و... می‌اندیشند و در این مسیر اقداماتی را سامان می‌دهند.

منظور ما از تجمع همزمان، نوعی حضور خانوادگی نیست. البته تشخیص اینکه از جهت تاکتیکی در قالب خانواده این تجمعات برگزار شود به عهده‌ی سازماندهندگان خواهد بود. اما باید توجه داشت که خود نهاد

خانواده یکی از اصلی‌ترین ابزارهای سرکوب و انقیاد در سرمایه‌داری است و نباید انتظار داشت حضور در تجمعی اعتراضی که از جانب نهاد خانواده ترتیب داده شده باشد، دارای رادیکالیسمی قابل اعتنا باشد. این نکته بسیار اختلاف‌برانگیز خواهد بود زیرا در گذشته مبارزاتی درخشان در سراسر دنیا و به خصوص آمریکای لاتین و مشخصاً بولیوی از جانب خانواده‌های کارگران معدن ترتیب داده شده که به ایجاد سازمان‌های مستقل زنان نیز منجر شده است، اما ما در شرایط امروز ایران نگاهی بسیار تردیدآمیز به این مسئله داریم.

نمونه‌ی کارگران پتروشیمی

برای بررسی کارگران پروژه‌ای شاغل در صنعت نفت و پتروشیمی باید به دو مرجع متفاوت استناد کنیم، ابتدا به گروه کمپین و سپس شورای سازماندهی کارگران پیمانی نفت. برای اجتناب از اختلافات فرقه‌ای بر سر وجود یا عدم وجود، پیروی از اصول صحیح یا غلط شورای سازماندهی یا گروه کمپین، ما هر دو سازمان را از طرفی برآیند ساز و کارهای درونی موجود در رشته‌ای خاص و از سوی دیگر محصول مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی در تاریخ معاصر ایران می‌دانیم که در صورت وجود اضطراری مبارزاتی باید با آن برخوردی انتقادی کرد. هر دو سازمان با انتشار متنی اعلام کردند که دستمزد مصوب در سال ۱۴۰۲ مورد پذیرش آنها نیست و خواهان افزایش بیش از ۵۰٪ دستمزد برای تمامی بخش‌ها هستند به نحوی که دستمزد هیچ فردی در آن مناطق کمتر از ۱۸ میلیون تومان نباشد. این دو سازمان اقدام حکومت برای افزایش ۲۷٪ دستمزد را ظالمانه خواندند و با نامعتبر شمردن شورای عالی کار بر فاعلیت و صلاحیت کارگران برای تعیین نرخ دستمزد تاکید داشته‌اند. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن اشاره کرد تلاش برای پراتیکی متناسب با توازن قوای طبقاتی و مقتضیات انباشت سرمایه است. تنوع و ازهم‌گسیختگی کارگران پروژه‌ای در صنعت نفت که محصول مقررات‌زدایی و ایجاد پیمانکاران متعدد برای کاهش توان چانه‌زنی کارگران بوده، باعث شده اجماع بر سر خواسته‌ای مشخص با توجه به این شرایط بسیار دشوار باشد، علاوه بر اینکه جنبه‌ی موقتی بودن کار در این شاخه از اقتصاد، منجر به عدم ثبات کارگران و نیز عدم تداوم مطالبه‌گری در میان کارگران پروژه‌ای شده است. با این وصف پس از اعتصابات سال ۱۴۰۰ کارگران تصمیم گرفتند با وجود تفاوت‌های مطالباتی و نیز حضور طیف‌های متخصص و غیرمتخصص در محل کار، بر سر حداقل دستمزد دریافتی توافقی جمعی نمایند. به این ترتیب فارغ از مطالبات خاص هر کدام از بخش‌ها، خواسته‌ی عمومی افزایش دستمزد به عنوان مبنایی برای همه در نظر گرفته شد که کارگران ماهر یا ساده می‌توانستند بر این مبنا مبارزات دستمزدی خود را سامان دهند. به این اعتبار کارگران پروژه‌ای در فرایند مبارزه به این جمع‌بندی

رسیدند که افزایش میزان مزد در هر بخش در گرو افزایش سطح عمومی دستمزدها در آن مناطق است. در اینجا لازم است با نگاهی به متن گروه کمپین بر دو نکته توجه داشته باشیم؛ اولاً متن گروه کمپین با نام خداوند رنگین کمان آغاز و در ادامه به سیاست‌های ظالمانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی اشاره شده و نهایتاً گروه فیتران ایران را متعلق به وزارت اطلاعات معرفی کرده است. از این عبارات این طور برداشت می‌شود که این گروه دارای رزمندگی کافی در برابر نظام سیاسی است و مقتضیات سرکوب پلیسی در رابطه با آنها متفاوت با کارگرانی است که برای در امان ماندن از سرکوب در قدم‌های ابتدایی یا اقدام به فعالیت مخفی می‌کنند و یا مجبور به تاکید بر مطالبات به اصطلاح صنفی هستند، اما با این وجود خبری از همراهی نمادین و یا اعلام اقدامی مشترک با سایر کارگران به چشم نمی‌خورد. ثانیاً در این متن از جانب مدیریت کمپین مرکزی تعهد داده شده در صورتی که افزایش دستمزد عملی شود از اعتصاب و تحرکات کارگران خبری نخواهد بود. روشن است این شکل از قطعیت که برای سرنوشت تعداد زیادی کارگر تصمیم‌گیری می‌کند، تابع همان منطق دولت‌محور است که در سطح کلان در چارچوب نمایندگی پارلمانی بازنمایی می‌شود.

به منظور پیوند با موضوع اصلی و برای درک بهتر تبعات رویکردی که گروه کمپین اتخاذ کرده می‌توانیم دو پرسش را مطرح نماییم؛ در صورتی که کارگران در اواسط سال تصمیم بگیرند مجدداً برای افزایش دستمزد، اعتصاب یا تجمعی را تدارک ببینند، مدیریت گروه کمپین قصد دارد در برابر تصمیم کارگران بایستد؟ یا اینکه هر عملی فقط به تشخیص و صلاحدید «مدیریت» دارای اعتبار خواهد بود؟ اما به عنوان نکته‌ی آخر باید گفت جهت‌گیری سیاسی و مخفی یا علنی بودن سازمان کارگری در پیوند با پراتیک آن قابل نقد و بررسی است و به شکلی پیشینی نمی‌توان با آن مواجه شد. گروه کمپین و شورای سازماندهی کارگران پیمانی هر دو واجد ویژگی‌هایی مترقی برای پیشبرد مبارزات نیروهای کار هستند اما از نظر ما نقصان‌هایی از جمله رویکرد صنفی-محرفی و ارتباط ارگانیک ضعیف با کارگران باعث شده این دو سازمان قادر به ایجاد اجماع یا تدارک اقدامی مشترک و عمومی در بین سایر بخش‌های نیروی کار نباشند.

کارزار

کارزاری که بعد از اعلام نرخ دستمزد توسط تعدادی از کارگران هفت‌تپه راه‌اندازی شد و مورد حمایت بخش‌های مختلفی از نیروهای کار قرار گرفت، موضوع دیگری است که باید به آن اشاره کنیم. ما این کارزار را قدمی در مسیر اتخاذ موضع جنبشی در رابطه با دستمزد می‌دانیم. کارگران هفت‌تپه اعلام کردند که نرخ دستمزد

تصویب شده مورد پذیرش آنان نیست و رو به جامعه از همه‌ی افرادی که مخالف این نرخ هستند دعوت کردند که در این کارزار شرکت کنند. کارگران هفت‌تپه در روزهای بعدی به همراه بازنشستگان شوش تجمعاتی را برگزار کردند و به حق می‌توان از آنها به عنوان حداکثر رادیکالیسم بالفعل شده در میان نیروهای کار یاد کرد. در عین حال یکی از ایراداتی که به این کارزار تا اینجای کار می‌توان گرفت عدم وجود پاسخی ایجابی به موضوع نرخ دستمزد است. کارگران هفت‌تپه و بیش از 30 هزار نفر امضاءکننده‌ی این کارزار قدم ابتدایی را مخالفت صرف با نرخ مصوب در نظر گرفته‌اند در حالی که ما تصور می‌کنیم لازم بود همزمان از طریق مشارکتی فراگیر مبلغ مورد نظر نیروهای کار برای مبارزه‌ای درون واحدهای تولیدی و خدماتی تدوین می‌شد. همانطور که پیش‌تر بر این نکته تاکید کردیم؛ «در گام نخست لازم است تمامی بخش‌های متشکل نیروهای کار اعم از معلمان، کارگران، پرستاران، کارگران پروژه‌ای و... که دارای تجربیات مبارزاتی‌ای در این زمینه هستند فراخوانی عمومی منتشر نمایند و در رابطه با نرخ حداقل دستمزد سال جدید، نظرسنجی‌ای سراسری را ترتیب دهند و به عبارتی موضوع حداقل دستمزد را نه در مقام امری دولتی بلکه به عنوان مسئله‌ای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی که مردم و سازمان‌های سیاسی-طبقه‌ای آنان باید در مورد آن تصمیم بگیرند، مطرح نمایند. در این مرحله حضور هرچه بیشتر کمیته‌های انقلابی و تشکل‌های زنان دارای اهمیتی بسیار است زیرا از سویی موضوع دستمزد، از حالتی تخصصی که فقط "کارشناسان" اقتصادخوانده باید در مورد آن اظهارنظر کنند خارج می‌شود و از سوی دیگر بیان‌کننده‌ی مواجهه‌ی نیروهای انقلابی با مسائل اجتماعی و جهت‌گیری مبارزاتی آنان خواهد بود. به این ترتیب بیکاران و زنان خانه‌دار نیز می‌توانند در مورد حداقل دستمزد سال آینده اظهارنظر و مشارکتی فعال داشته باشند». در صورت عدم اقدام کارگران برای طرح مبلغی مشخص زمینه برای نیروهای دست‌راستی و تشکل‌های حکومتی‌ای مثل شورای عالی کار فراهم می‌شود که با مطرح کردن ایراداتی مثل تغییر ترکیب شورای عالی و تغییر نمایندگان کارگری حاضر در شورا، موضوع دستمزد را کماکان به عنوان مسئله‌ای دولتی معرفی کنند. از نظر ما بی‌اعتباری شورای عالی کار صرفاً از عدم پذیرش نرخ مصوب حاصل نخواهد شد و لازم است علاوه بر اعلام نرخ‌ی که پشتوانه‌ی حداکثری نیروهای کار را داشته باشد، از همه‌ی بخش‌های جامعه برای مبارزه‌ای سراسری برای عدم پذیرش مبلغی کمتر از حداقل مورد توافق دعوت گردد؛ «به عبارتی می‌توان رو به جامعه، مبارزه برای حداقل دستمزد توافقی را اعلام کرد و در عین حال از آنان خواست که در این مسیر به آنها بپیوندند. به این اعتبار اولاً کارفرما یا دولت تحت فشار قرار خواهند گرفت زیرا به واسطه‌ی عمومی شدن مطالبه، هزینه‌ی سرکوب پلیسی و عدم تحقق خواسته‌ی افزایش دستمزد بیشتر می‌شود، ثانیاً زمینه برای فریبکاری‌های دولت و کارفرما که افزایش دستمزد را به ضرر مصرف‌کننده

و باعث افزایش قیمت کالاها معرفی می‌کنند متزلزل می‌شود. پس احتمالاً به میانجی این رویکرد، آنتاگونیسم طبقاتی تا حدی در مدار صحیح خود قرار می‌گیرد و منافع عام مردم با منافع خاص طبقه‌ی حاکمه و نمایندگان آنان در واحدهای تولیدی و خدماتی در تعارضی آشتی‌ناپذیر، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند».

متأسفانه و به شکل بسیار عجیبی متشکل‌ترین بخش نیروهای کار یعنی معلمان از این کارزار حمایت رسمی نکردند. اما چرا؟ احتمالاً به این دلیل که معلمان شامل این قانون نمی‌شوند! آنچنان که فعالین معلمان و شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان اعلام کرده‌اند موضوع رتبه‌بندی و همسان‌سازی به شکلی ناقص و یا به معنایی دقیق‌تر اصلاً اجرایی نشده است و افزایش دستمزد معلمان نیز مطابق با بودجه‌ی ۱۴۰۲ تنها ۲۰ درصد خواهد بود اما همانطور که قبلاً اشاره کردیم در میان معلمان برداشتی قشری از مبارزه‌ی سیاسی-طبقاتی حاکم است؛ «با نگاهی اجمالی به برخی از گفتگوها و مواضع معلمان، می‌توان بنیان‌های این نقصان را در چند مورد خلاصه کرد. اولاً برخی از فعالین که دارای برداشتی فرهنگی از مفهوم طبقه بودند، معلمان را به عنوان اعضای طبقه‌ی متوسط در نظر می‌گرفتند که در محتوا و شکل مبارزه با طبقه‌ی کارگر متفاوت است. ثانیاً به واسطه‌ی تمرکز بر مطالبه‌ای خاص که از آن به عنوان اجرای طرح همسان‌سازی یاد می‌شد، نه تنها قادر به همراهی بخش‌هایی از معلمان حق‌التدریسی و کارنامه سبزه‌ها نشدند بلکه با دیگر نیروهای کار نیز پیوندی برقرار نکردند. ثالثاً به منظور همبستگی و اتحاد با بخش‌های دیگر جامعه صرفاً به طرح مطالباتی چون آموزش رایگان، اکتفا کردند».

برای بررسی این ضعف بیش از مواردی که سابقاً ذکر کردیم، تحلیل مدون و منسجمی در اختیار نداریم که به اشتراک بگذاریم اما به عنوان یک فرضیه باید گفت که احتمالاً یکی از دلایل عدم همراهی با کارزار ایجادشده توسط کارگران هفت‌تپه نارضایتی بخشی از بدنه‌ی معلمان از ساز و کار تدوین و انتشار منشور مطالبات حداقلی صنفی و مدنی باشد که توسط شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان امضاء شده است. مسلماً نمی‌توانیم قطعیتی در این رابطه داشته باشیم اما با توجه به بررسی اجمالی ما از صفحات شورای هماهنگی تشکلهای صنفی، کانون صنفی معلمان تهران و نیز کانال مدرسه‌ی رهایی، به نظر می‌رسد معلمان به دو طیف عمده، یعنی مخالفان و موافقان منشور تقسیم شده‌اند. وجود اختلاف یا عدم اجماع بر سر منشور فی‌نفسه دارای ایرادی نیست و بیانگر تکرر موجود در میان معلمان است. ولی این اختلاف در صورتی که منجر به وقفه و مانعی در راه مبارزات جاری معلمان باشد باید مورد ارزیابی انتقادی قرار بگیرد. علاوه بر نکاتی که پیش‌تر در بخش کارگران غیررسمی و بی‌ثبات‌کاران ذکر کردیم در اینجا لازم می‌دانیم برای ارزیابی ابعاد دیگری از تاثیر منشور حداقلی در میان معلمان، چند پرسش را مطرح نماییم؛ در صورتی که امضاء منشور محصول توافقی جمعی با اکثریت معلمان

نبوده و منجر به نارضایتی بدنه‌ی معلمان شده است چرا شورا با معلمان وارد گفتگویی اقتناعی نمی‌شود؟ بر فرض که دو طیف موافق و مخالف به‌طور واقعی وجود داشته باشند پیگیری مطالبات و خواسته‌های مشخص معلمان به چه دلیل به تعویق افتاده است؟ آیا موافقان تصور می‌کنند به دلیل طرح مطالبات حداقلی در منشور فقط باید در اعتصابات عمومی مشارکت کنند یا اینکه مبارزه برای هر خواسته‌ای کمتر از مطالبات حداقلی قیدشده در منشور، بلاموضوع شده است؟ آیا مخالفان منشور هم‌سرنوشتی، همبستگی اجتماعی و همراهی عملی با سایر نیروهای کار مثلاً برای افزایش حداقل دستمزد را در تضاد با پیشبرد خواسته‌های معلمان می‌دانند؟

روز کارگر

چشم‌انداز تحولات آتی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نمایانگر بحرانی عمیق و حل‌ناشدنی برای حکومت است و به عبارتی تاریخ اکنون ما پس از قیام ژینا، تنها با فهم عبارت وضعیت برگشت‌ناپذیر قابل درک خواهد بود. مقاومت و پیشروی هرروزه‌ی زنان تمام دم و دستگاه نظامی-تبلیغاتی حکومت را فلج کرده و دیوارهای شهر و پشت‌بام‌ها کماکان حامل طنین مبارزان هستند، دادخواهان و زخم‌خوردگان کمر به افشاگری بسته‌اند و با شجاعت تمام سناریوهای حکومت را نقش بر آب می‌کنند، دانشجویان خواهان بازگشت یاران تعلیقی خود هستند و مجدداً علیه پوشش اجباری به میدان آمده‌اند. در این میان حکومت مستاصل‌تر از همیشه راه‌حل را در به انتها رساندن سیاست‌های نئولیبرالی جستجو می‌کند. اخیراً برخی از مقامات دولتی علاوه بر اینکه به یاد فوب خلیج فارس افتاده‌اند با شتابی بسیار طرح‌هایی همچون مولدسازی، سلب مالکیت گسترده، کاهش ارزش پول ملی، تزریق نقدینگی، تحمیل تورم افسار گسیخته و نهایتاً سرکوب مزدی را بیش از پیش در دستور کار خود قرار داده‌اند. با این وصف در آستانه‌ی روز جهانی کارگر و با گذشت ۸ ماه از قیام ژینا، بازبینی و ارزیابی همه‌جانبه‌ی مبارزات کارگران در بیش از یک قرن اخیر می‌تواند به مثابه‌ی بخشی از پاسخ‌های برای ادامه‌ی مسیر مبارزه در نظر گرفته شود. حذف‌شدگان و مطرودان که نه جایی در رسانه‌های جریان اصلی دارند و نه امکانی برای تشکیل‌یابی، تنها با اتکاء بر اراده‌ی جمعی و با ایستادن بر شانه‌های هم‌زمان تاریخی خود قادر خواهند بود نوید تخریب جهان موجود و ضرورت ساختن جهانی نو را بدهند. ما نیز به روز کارگر به عنوان نقطه‌عطفی تاریخی می‌نگریم که بیانگر هم‌سرنوشتی و همگامی کارگران، زنان، بیکاران، فرودستان و تمامی منکوب‌شدگان است، به این اعتبار و با در نظر گرفتن خودآیینی و استقلال نیروهای کار و نیروهای انقلابی، پیشنهاد می‌کنیم متنی عمومی حاوی سرفصل‌های مبارزاتی و خواسته‌های بخش‌های مختلف جامعه منتشر گردد و به عنوان سندی گشوده و

غیرانحصاری در اختیار مردم قرار بگیرد تا در یک پروسه‌ی شفاف، مسیر حرکت و مقتضیات دستیابی به جامعه‌ای پویا که ویژگی درون‌ماندگار آن، مقابله با اشکال متنوع ستم باشد، تدوین گردد. (بررسی تجربه‌ی انقلابیون سودان و متن‌های منتشرشده در منجیق و کارگاه دیالکتیک، راه‌گشا خواهد بود) منظور ما ایجاد جبهه‌ای مشترک یا بلوک هژمونیک نیست که حول عناوینی مثل دموکراسی یا حقوق بشر شکل گرفته باشد، بلکه در پی ایجاد فضایی هستیم که با در نظر گرفتن تکثر و نیز تضادهای احتمالی موجود در این خواسته‌ها، هیچ مبارزه‌ای را به نفع شکل دیگری از مبارزه حذف نکند و بدون لکنت تمامی پاسخ‌های ایجابی به انواع ستم‌ها را به رسمیت بشمارد. به عبارتی از نظر ما منشورها و متون حداقلی صرفاً کارکردی نمادین در جهت اعلام حضور تشکلهای و نهادهای مدنی داشته و در ادامه‌ی مسیر، اصرار غیرضروری بر این منشورها منجر به تن دادن به سخی از سیاست‌ورزی خواهد شد که نیروهای دست‌راستی ابزار موثرتری برای غلبه در آن دارند. این نکته بدین معنا نیست که اپوزیسیون راست داخل و خارج قطعاً در فردای پس از جمهوری اسلامی می‌تواند در نقش ضدانقلاب سال ۵۷ عمل کند، بلکه به قرارگرفتن در جایگاهی اجتماعی اشاره داریم که با منطق سرمایه و دولت مانع‌الجمع باشد و در صورتی که هر به اصطلاح آرمان مرکزی از دولت کارآمد، توسعه، احیای اقتدار، تمامیت ارضی، زندگی نرمال تا ژست‌های ضدامپریالیستی، استقلال از غرب و شرق، تقویت دولت ملی و... مطرح گردید، سند مورد نظر کماکان به عنوان مازادی بر این اصول «متحدکننده» و «جهان‌شمول» باشد. پرواضح است که اتحاد مانع کثرت نخواهد بود و از قضا اتحاد واقعی محصول توافقی جمعی میان نیروهای متکثر است که فاقد ریسمانی مثل حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند که باید به آن چنگ بزنند تا رستگار شوند، بلکه دقیقاً از به رسمیت شناختن انواع ستم‌ها و در عین حال تدارک شیوه‌های متنوع مبارزه با آنها، حاصل می‌شود. به این ترتیب با ادامه‌ی پرسش آزادی برای چه کسی؟ به پرسش اتحاد برای چه هدف استراتژیکی؟ خواهیم رسید. نباید از استفاده‌ی این دومفهوم از جانب اپوزیسیون راست واهمه داشت آنها هر دو عبارت را در معنایی بت‌واره به کار می‌برند و تجلی اتحاد و کثرت مورد نظرشان در پراتیک آنها کاملاً روشن است. از نشست جورج تاون تا انتشار منشور مهسا و اخیراً سفر زیارتی رضا پهلوی به اسرائیل، اپوزیسیون راست هم علیه کثرت‌های قیام ژینا و هم علیه اتحاد مخالفان برای سرگونی جمهوری اسلامی حرکت کرده است. فاشیست‌های سلطنت‌طلب/مشروطه‌خواه هم خواهند بخشید و هم فراموش خواهند کرد. اما ستم‌دیدگان ایران در روز کارگر می‌توانند بذرهای جامعه‌ی آینده را با اتکاء به تخیل سیاسی و خلاقیت مبارزاتی بکارند و در مقام تاسیس‌کنندگان جدید تاریخ، همه‌ی نسخه‌های بالا به پایین و حداقلی را به زوایندی غیرقابل اعتنا تبدیل کنند.

منڙپوڻ
Manjanigh

